

خوشبختی در پیش رو

سفری فلسفی

با همراهی:

اسپینوزا، ارسطو، اپیکور، ولتر، سقراط، مسیح، کانت، شوپنهاور، بودا،
پیکتتوس، مونتنی، چانگتزو و ما آناندای

نویسنده: آلدریک لونوار

مترجم: حسن دهقان



نشر ویرام افروز

تهران، ۱۳۹۶

سرشناسه: لونوار، فردریک، ۱۹۶۲ - م.

Lenoir, Frederic

عنوان و نام پدیدآور: خوشبختی در پیش رو؛ سفری فلسفی با همراهی:
اسپینوزا، ارسطو، اپیکور، ولتر، مسیح، کانت.../ نویسنده: فردریک لونوار؛ مترجم:
هوشمند دهقان

مشخصات نشر: تهران: پیام امروز، ۱۳۹۶

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۰ - ۹۸ - ۵۷۰۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان "Happiness: A
Philosopher's Guide" به فارسی ترجمه شده است.

یادداشت: عنوان اصلی: Du Bonheur

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: خوشبختی

موضوع: Happiness

اسه ام رده: دهقان، هوشمند، ۱۳۴۸ -، مترجم

رده‌بندی کلام: ۱۳۹۶ ۹۱۸۷/خ B

ده‌سال دیوب: ۱۵۲/۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۷۵۸۹۰۲



نشر: ۱۳۹۶

خوشبختی در پیش رو

سفری فلسفی

نویسنده: فردریک لونوار

مترجم: هوشمند دهقان

ناشر: پیام امروز

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: پردیس دانش

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

نشانی ناشر: تهران، خیابان لبافی‌نژاد، بین فروردین و فخررازی، شماره ۲۰۰، طبقه اول - تلفن: ۶۶۴۹۱۸۷

pavam_emrooz@yahoo.com

شابک: ۰ - ۹۸ - ۵۷۰۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست

۹۰	معرفی نویسنده
۱۲	سراغز
۲۵	فصل اول: دوست داشتن زندگی‌ای که به پیش می‌برید
۳۱	فصل دوم: در باغ لذت، مراد، رسطو و اپیکور
۴۱	فصل سوم: معنا بخشیدن به زندگی
۴۵	فصل چهارم: ولتر و احمق خوشبخت
۴۹	فصل پنجم: آیا هر انسانی آرزو دارد خوشبخت باشد؟
۵۵	فصل ششم: خوشبختی متعلق به این دنیا نیست: سارط، حضرت مسیح و کانت
۶۱	فصل هفتم: در باب هنر خود بودن
۶۵	فصل هشتم: شوپنهاور: خوشبختی در حساسیت ما نسبت به درد
۷۱	فصل نهم: آیا پول خوشبختی می‌آورد؟
۷۹	فصل دهم: مغز عاطفی
۸۵	فصل یازدهم: در باب هنر متوجه بودن ... و رؤیا بینی
۹۳	فصل دوازدهم: ما همانی هستیم که می‌اندیشیم
۹۹	فصل سیزدهم: دوران زندگی
۱۰۳	فصل چهاردهم: آیا بدون وجود افراد دیگر می‌توان خوشبخت بود؟
۱۰۹	فصل پانزدهم: سرایت خوشبختی

فصل شانزدهم: خوشبختی فردی و سعادت جمعی	۱۱۲
فصل هفدهم: آیا ممکن است جستجوی خوشبختی ما را ناخشنود سازد؟	۱۱۹
فصل هجدهم: از میل تا ملالت: وقتی شادمانی ناممکن می‌گردد	۱۲۵
فصل نوزدهم: تبسم بودا و اپیکتتوس	۱۲۹
فصل بیستم: خنده‌های مونتینی و چانگ تزو	۱۴۵
فصل بیست و یکم: مسرت اسپینوزا و ما آناندامای	۱۷۲
بخش آخر	۱۹۷
کتابنامه	۲۰۵
مصاحبه با فریکس بران	۲۰۹
نمابه	۲۱۷

سرآغاز

ما باید در فکر پی‌هاپی باشیم که خوشبختی می‌آورد، چه اگر خوشبختی باشد، همه چیز پس ما است، و اگر خوشبختی نباشد، همه اقدامات ما متوجه به نیل به آن است¹

اپیکور

سال‌ها بود که در نظر داشتم کتابی درباره خوشبختی بنویسم و چند سالی بود که نگارش چنین کتابی را معوق نگاه داشته‌ام. شاید پرسش از خوشبختی بیش از هر مسئله دیگری برای مردم جهان پرسش‌انگیز باشد معذک نوشتن درباره آن، آسان نمی‌باشد. من هم مثل خای‌ها از نحوه کاربرد این واژه در جاهای مختلف، خصوصاً در تبلیغات و در سخن‌تاب‌هایی که ادعا می‌کنند «دستورالعمل‌هایی» برای خوشبختی فراهم می‌کنند، ناخوش بود هستم. در مورد مسئله خوشبختی آنقدر بحث و گفتگو می‌شود تا اینکه برنامه این موضوع، ساییده شده و لبه‌اش گُند می‌گردد. با این حال، خوشبختی به اوصاف آنکه به موضوعی چنین پیش‌پاافتاده تبدیل می‌شود و آنقدر ساده به نظر می‌آید، کماکان مسئله‌ای است که جذاب است، مسئله‌ای که کلاف کاملی از عوامل را درگیر می‌سازد که باز کردن آن کار آسانی نیست.

1. Epicurus, "Letter to Menoeceus and Other Works,"

که در تارنمای زیر به صورت آنلاین موجود است:

www.epicurus.net/en/menoeceus.html

دشواری این بحث، در ذات خوشبختی ریشه دارد و به نحوی نمی‌شود بیشتر از چیزی مثل باد یا آب درک‌اش کرد. به مجرد آنکه فکر می‌کنی که به چنگ‌اش آورده‌ای، از میان انگشت‌هایت لیز می‌خورد. وقتی سعی می‌کنی که گیرش بیندازی از دستت می‌گریزد. گاه درست زمانی که گمان می‌کنی که کشف‌اش کرده‌ای از چنگات درمی‌رود و موقعی که کمتر از هر وقت گری انتظارش را داری، یک‌دفعه سر و کلاه‌اش پیدا می‌شود. گاهی وقت‌ها فقه بعد از بدبختی‌هایی که به سرت آمده است، متوجه‌اش می‌شوی. همانطور که ژاک پروور به زیبایی مطرح می‌کند «خوشبختی را از صدایی که موقع فتن‌اش ایجاد می‌کند، می‌شناسم.» با این حال آنطور که به تجربه دریافته‌ام، جستجوی خوشبختی، جستجوی بیهوده نیست. اگر در باره زندگی خویش بیندیشیم، گر روی خودمان کار کنیم، اگر یاد بگیریم که تصمیم‌های منطقی‌تر بگیریم، و یا در واقع افکار، باورها و تصویری که از خود و جهان داریم را تغییر دهیم، واقعاً می‌توانیم خوشبخت‌تر باشیم. بزرگترین تناقض خوشبختی اینجاست که در همان حال که کماکان و اساساً خارج از کنترل ما باقی می‌ماند، رام‌شدنی است. خوشبختی، موضوع سرنوشت و اقبال است، لیکن ممکن است از یک‌کردی عقلانی و سنجیده هم نشأت گیرد. تقریباً بیست و پنج سده قبل از میلاد، فیلسوف یونانی بر دوپهلوی بودن خوشبختی تأکید می‌ورزید «مسئله می‌بود که به همین دلیل مطرح می‌شود، که آیا خوشبختی از طریق یادگیری یا به واسطه عادت و یا تعلیم و آموزش کسب می‌شود، یا در نتیجه مشیت الهی یا به سبیل اقبال حاصل می‌گردد.»^۱

دشواری دیگر این مفهوم از خصلت نسبی بودن خوشبختی ناشی می‌شود: خوشبختی در هر فرهنگی و در هر فردی گوناگون می‌گردد و در

1. Aristotle, *Nicomachean Ethics*, translated by W. D. Ross (Kitchener, Ontario: Batoche Books, 1999), book 1, section 9 (p. 14)

که به صورت آنلاین در لینک زیر در دسترس می‌باشد:

<http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/econ/ugcm/3113/aristotle/Ethics.pdf>

هر شخص واحد هم از دوره‌ای به دوره دیگر فرق می‌کند. خوشبختی غالباً به لباس کمبودها درمی‌آید. برای کسی که بیمار است، خوشبختی عبارت از سلامتی است؛ برای کسی که شغلی ندارد، خوشبختی داشتن کار است؛ برای برخی از افراد مجرد، خوشبختی در تأهل است - و برای برخی از متأهل‌ها، سعادت در بازگشت به عالم مجرد است! جنبه سوژکتیو یا ذهنی به این تفاوت‌ها دامن می‌زند: هنرمندان وقتی خوشحالند که به هنر خویش می‌پردازند، متفکرین زمانی احساس شادکامی می‌کنند که با مفاهیم سر و کار داشته باشند، و رومانیک‌ها را عشق‌ورزی شادمان می‌کند. زیگموند فریید، در روانکاوی با نوشتن عبارات زیر، پرتو درخشانی بر این نکته افکنده است:

در آن موضوع، فارغ از شرایط بیرونی، ساختار روانی (فرد) نقش قاطعی ایفا نمی‌کند. مردی که جنبه اروتیک‌اش غالب است، به روابط عاطفه، با دیگران ولایت می‌دهد؛ مرد خودشیفته، که تمایل دارد بیشتر خودبسنده باشد، وسایط عمده‌اش را در فرایندهای ذهنی و درونی خویش می‌جربد؛ و عملگرا هیچگاه از جهان بیرونی، که در آن می‌تواند زور بازویش را بیازمد، دست نمی‌کشد.

این یکی از دلایلی است که چرا هینریش «نسخه‌ای» از خوشبختی وجود ندارد که بتواند جوابگوی همه افراد باشد.

پس آیا تأمل فلسفی بر مفهوم خوشبختی، که دارد معنی است؟ به نظر من اصلاً اینطور نیست. هر چقدر هم که استی و تأکید کردن بر خصلت گریزپایی، نسبی و ذهنی بودن خوشبختی می‌براند حسرت باشد، ولی این پایان ماجرا نیست. قوانین حیات و نحوه عملکرد انسان‌ها نیز تأثیرات عمده‌ای بر خوشبختی دارد و ما می‌توانیم از طریق تأملات فلسفه سنتی و به واسطه چندین رویکرد علمی: روانشناسی، جامعه‌شناسی،

زیست‌شناسی و علوم شناختی، هر دو سوی این ماجرا را دریابیم. اگر ملاحظه می‌کنیم که در سده بیست و یکم، فلاسفه حرف‌های تازه‌ای در باب خوشبختی دارند که تا به حال از زبان اندیشمندان گذشته شنیده نشده است، احتمال این امر خود نتیجه به کارگرفتن یافته‌های علوم معاصر توسط فلاسفه مزبور می‌باشد. آنان از گردهم آوردن انواع مختلف دانش (حتی از وره باستان) نیز منتفع شده‌اند، زیرا در دوران حاضر، نیکبختانه به افکار حکمای تمامی فرهنگ‌های بزرگ دنیا دسترسی پیدا کرده‌ایم. فیثاغورث، بودا و کورئوس از آن‌جهت که احتمالاً معاصر یکدیگر بوده‌اند امکان داشت که با یکدیگر گفتگو نمایند - ولی مرزها و محدودیت‌های جغرافیایی و پیش، چنین مراجعه‌هایی را به شدت نامحتمل می‌ساخت. با این حال در روزگار ما، آن‌جهت که می‌توانیم نوشته‌های آنان، که نسل به نسل به آیندگان رسیده است، را تطبیق و مقایسه کنیم، این رویارویی در عمل اتفاق می‌افتد. و اما می‌بینیم از این فرصت منتهای بهره را ببریم.

از آنجایی که مردمان باستان، در تحلیل نهایی، نسبت به خصلت غیرعادلانه و اتفاقی خوشبختی شاع شده بودند، ریشه‌شناسی‌های مختلف این کلمه، تقریباً همیشه، تصویری از شانس یا سرنوشت مطلوب را تداعی می‌کند. در یونان، لغت معادل خوشبختی یا «در ایمونیا» را می‌توان به «داشتن دایمون خوب» (سرنوشت ذاتی یا الهی) معنی کرد. امروزه می‌گوییم «داشتن فرشته‌ای راهنما» یا «زاده شدن با ستاره خوش‌سناسی». در زبان فرانسوی واژه bonheur از کلمه لاتین *bonum augurium* به معنای «فال نیک» یا «طالع خوب» مشتق می‌شود. در زبان انگلیسی *happiness* از ریشه ايسلندی *happ* به معنای «شانس» یا «فرصت» گرفته شده است، و در واقع عنصر عمده‌ای از شانس و اقبال در خوشبخت بودن وجود دارد، دست‌کم بدین خاطر که خوشبختی، چنانچه خواهیم دید، تا اندازه زیادی مبتنی بر حساسیت ما، میراث زیست‌شناختی ما، خانواده و محیط اجتماعی است که

در آن زاده می‌شویم و بالنده می‌گردیم و نیز با فضایی که در آن رشد می‌کنیم و برخورد‌هایی که زندگی‌مان را شکل می‌دهد، مرتبط می‌باشد. اگر اینطور باشد، یعنی اگر این طبیعت یا سرنوشت ما است که ما را مستعد خوشبختی یا شوربختی کرده است، آیا اندیشیدن به خوشبختی می‌تواند به ما کمک کند که خوشبخت‌تر شویم؟ به عقیده من، جواب مثبت است. تجربه با حمایت چندین مطالعه علمی نشان می‌دهد که خود ما نیز مسئولیتی در خوشبخت بودن (یا نبودن) خویش بر عهده داریم. خوشبختی خارج از کنترل ما است، با این حال به ما بستگی دارد. عوامل گوناگون ما را مبرور یا ساخته و نه محکوم، که بیشتر یا کمتر سعادتمند باشیم. لذا با به کار گرفتن مثلاً عقل و اراده‌مان قادریم که استعداد خود برای خوشبختی را افزایش دهیم (گرچه موفقیت ما در این تکاپو تضمین شده نیست). از آنجایی که فلاسفه غرب به مسئولیت انسان در خوشبختی خویش باور داشتند، کثیری از آنها کتاب‌هایی در باب «اخلاق» نوشته‌اند، و مقصود کتاب‌های مزبور آن است که ترغیب‌مان کند به بهترین و مسرت‌آمیزترین زندگی‌های ممکن را سامان دهیم. آیا عدل اساسی وجود فلسفه، تحقق این مقصود نیست؟ چنان‌که اپیکور، حکیمی از آن‌ها که کمی پس از ارسطو می‌زیست، اشاره می‌کند که «در فلسفه، لذت پای‌پای معرفت حرکت می‌کند» این جستجو برای زندگی «خیر» یا «سعادتمندانه» حکمت نامیده می‌شود. بدین علت است که کلمه فلسفه، به لحاظ ریشه‌شناختی، معنای «دوست داشتن حکمت» است. فلسفه به ما می‌آموزد که خوب بیندیشیم و کاری که بکوشیم زندگی‌مان را بهبود بخشیم. متنها فلسفه، در این حوزه، تنها مبادرت از اندیشیدن نیست؛ فلسفه جنبه‌ای عملی نیز دارد و می‌تواند، برای حکمت دوران باستان، قالبی روانشناسانه به خود گیرد و به شکل تمرینات، سوی درآید. دانشگاه‌های مدرن، افراد را متخصص بار می‌آورند، فلسفه باستان موظف بود که انسان بار بیاورد. چنان‌که پی‌یر هادوت در اثر خود نشان داده

1. Epicurus, "Vatican Sayings," no. 27, available online at www.epicurus.net/en/vatican.html (accessed June 30, 2014).

است «در عهد باستان فلسفه، تمرین روح بود.»^۱ بیشتر آثار فلاسفه روم و یونان «محصول مکتبی فلسفی، در ملموس‌ترین مفهوم این کلمه، است که در آن شخص استاد مریدانی را به گرد خویش جمع می‌کند و می‌کوشد تا آنان را به خوددگرگون‌سازی و خودواقعیت‌بخشی رهنمون شود.»^۲

لذا دوست دارم که خواننده را به یک سفر فلسفی، در معنای استردادش، دعوت کنم. در این سیر فلسفی، هیچ خط طولی‌ای در مسیر وجود ندارد. از ترتیب گاه‌شمارانه زندگی مؤلفین یا پیدایش مفاهیم نیز تبعیت نمی‌شود. اگر بدین ترتیب عمل می‌کردیم کتاب، معمولی و کسالت‌آور می‌شد. در عوض، کتاب پیش‌رو، گردش مفرح خواهد بود و در این مسیر پرسش‌ها، زیاد و مثال‌های ملموسی مطرح خواهد شد. در طی این سیر و سیاحت، خود را با کتاب با تحلیل‌هایی از روانشناس‌های مختلف و آخرین مطالب علمی روبرو خواهید شد. مهم‌تر از همه، سیاحت ما سفری است که در طی آن، مانند از طریق پرسش و پاسخ و به کارگیری قواعد گوناگون زندگی و تمایزات روحانی، پهلوی به پهلوی غول‌های ادوار گذشته - از بودا گرفته تا شوپنهاور، و از طریق ارسطو، چانگ تزو، اپیکور، موتنی و اسپینوزا - همانان که در تلاش انداز زندگی مسرت‌آمیز و تجربه کردن آن سهمیم بوده‌اند، گام برخواهد داشت.

خوب است پیش از آنکه سفر فلسفی خود را آغاز کنیم، قدری دیگر بایستیم تا در باب پرسش از خوشبختی، آنگونه که امروزه مطرح می‌شود، به تأمل پردازیم. البته در نگاه اول عجیب می‌نماید که تضاد قابل توجه میان اشتیاق و اشتباهات عاقله مردم برای طرح چنین پرسش‌هایی - که به طور گسترده در رسانه‌ها منعکس می‌شود - و نوعی بی‌علاقگی به این‌گونه سؤالات و حتی خوارشمردن مسأله آن، در بین بخش عمده‌ای از

1. Pierre Hadot, *Philosophy as a Way of Life: Spiritual Exercises from Socrates to Foucault*, edited with an introduction by Arnold I. Davidson, translated by Michael Chase (Oxford: Blackwell, 1995), p. 104.

2. Ibid., pp. 104-105.

اندیشمندان و محققان وجود دارد. روبر میزرایبی، یکی از بهترین مفسران آثار اسپینوزا و نویسنده اثری نفیس و بدیع در مورد خوشبختی، با عبارات زیر به این موضوع می‌پردازد:

این روزها شاهد تناقضی واقعاً عجیب هستیم. با آنکه، در فرانسه و در سراسر جهان، همه در آرزوی خوشبختی ملموسی هستند که می‌تواند اشکال بی‌شماری داشته باشد، فلسفه خود را وقف مطالعات رسمی در خصوص زبان و معرفت می‌کند و تا زمانی که افتخار دهد و برج عاج خود را برای پرداختن به مسائل روزمره‌تری ترک کند، بر معنای تراژیک از زندگی تمرکز می‌کند.^۱

چه دلیلی برای این بی‌علاقگی به مسئله خوشبختی و حتی بدگمانی نسبت به آن وجود دارد؟ از سوی دیگر، چگونه توجه و التفات عامه مردم [به مسئله خوشبختی] باید توضیح دهیم؟

مونتینی و اسپینوزا پیوند جدیدی با فلسفه باستان، زمانی قبل از مسیحیت (که در منظر آن خوشبختی بخش حقیقی فقط پس از مرگ قابل دسترسی است)، ایجاد کردند؛ آنها با روش روان جستجوی فلسفی و مدرن خوشبختی بودند. در سده هجدهم، که شاهد جریان روشنگری بود، رساله‌های بی‌شماری در همین باب نگاشته شد. لوئیس آنتونی دو سن ژوست، رهبر انقلابی، نوشت که «در اروپا، خوشبختی ایده‌ای بکلی تازه است»^۲ و حتی در اعلامیه استقلال امریکا نوشته شده که «دنبال کردن خوشبختی» حق انتقال‌ناپذیر است. متعاقب عطش جمع برای پیشرفت و ترقی در جوامع مختلف، جستجوی خوشبختی به امری بیش از حد رایج تبدیل شد.

1. Robert Misrahi, *Le Bonheur. Essai sur la joie* (Paris: Éditions Cécile Defaut, 2011), p. 25.

2. Louis Antoine de Saint-Just, in a speech to the National Convention, March 3, 1794.

لیکن در سده نوزدهم، زمانی که اشتیاق به پیشرفت اجتماعی به طور روزافزونی اهمیت یافت، انتقاد از دنبال کردن سعادت شخصی نیز نمایان شد. این ماجرا ابتدا در درون جنبش رومانتیک اتفاق افتاد: این عدم خوشبختی بود که بیشتر اصیل، انسانی، متحرک و خلاق نمایان شد. گرایشی به «جسارت» که همچون منبع اصلی الهام دیده شده بود، پدید آمد و تمایلی به یک جور زیبایی‌شناسی مصیبت و رنج، جنبه‌هایی از حیات که ستوده و افروخته شده شناخته شدند، نمایان شد. دنبال کردن خوشبختی، که چونان میلی برای دستیابی به آسودگی، آرامش و سکون دیده می‌شد، خوار شمرده شد و بدنام گشت. تأثیر این تعریف طعنه‌آمیز را به دست داد: «سه چیز لازمه خوشبختی است: استقامت بودن، خودخواهی و داشتن سلامتی کامل. هر چند که اگر حمایت نباشد، همه آنها نیست و نابود می‌شوند.»^۱ بعداً نقد رادیکال‌تری به صدا درآمد: به نظر نمی‌رسد که جستجوی خوشبختی در نهایت، چندان فایده‌ای داشته باشد. قبول این باور، دو علت داشت، دلیل اول، قبول این فرض بود که زندگی توان با خوشبختی فقط به حساسیت فردی (شوپنهاور)، یا به شرایط اجتماعی و اقتصادی (مارکس) بستگی دارد، دلیل دیگر آن بود که خوشبختی «موجب حالتی زودگذر یا «پدیداری گهگاهی»^۲ (فروید) در نظر گرفته می‌شد که از هر تفکر واقعی در مورد هستی و اگزیزتانس شخص، گسسته بود. نمایان‌نامه‌های قرن بیستم اندیشمندان اروپایی را حتی بیش از پیش بدبین ساخت. و مسئله اضطراب در کانون آثارشان قرار گرفت (هایدگر و سارتر) در حالی که جستجوی خوشبختی، در آرمان‌شهرهای از مُد افتاده و منسوخ طبقه‌بندی شد.

با این حال، زمانی که ایدئولوژی‌های بزرگ سیاسی ناتوانی خود را در ساختن جهانی بهتر نشان داده بودند و در دوره انحطاط و فروپاشی خود، هر باوری به ترقی - افسانه‌ای که مدرنیته بر اساس آن بنا گشت - را از بیخ

1. Gustave Flaubert, *The Letters of Gustave Flaubert, 1830-1857*, translated by Francis Steegmuller, volume 1 (Cambridge, Mass.: Belknap, 1980), p. 62.

2. episodic phenomenon

و بن ویران کردند، جستجوی سعادت فردی دوباره، با قوتی نمایان، عرضی جمال کرد. این قضیه ابتدا در دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده چونان امری فرهنگ‌ستیزانه اتفاق افتاد. نخستین تجربه‌های این پدیده از طریق ترکیب و سنتز روحانیت شرقی و روانشناسی مدرن در فرایندی پدیدار گشت که بعدها به «توسعه فردی» موسوم گشت و هدف از آن، افزایش ظرفیت آفرینندگی فرد و بیشینه ساختن میزان خوشبختی او بود. در این روند، بهترین‌ها (مثل «روانشناسی مثبت») با بدترین‌ها (سرگرمی عصر جدید، خوشبختی رای یک ده سیتی) شانه به شانه یکدیگر پیش می‌رفتند. بیست و پنج سال بعد، در اروپا و به ویژه در فرانسه، گرایش تازه به فلسفه به عنوان شکلی از حکمت - که در حال سر برآوردن است، پیش‌بینی گردید. معدودی از فلاسفه جسارت به خرج می‌دهند و پرسش از خوشبختی را از نو پیش می‌کشند: پی‌ریز هادسون، ارسال‌کنش و روبر میزرایسی و نیز آندره کنت-اسپونویل، میشل اونفرن و لودویک فری همگی سهم بزرگی در باب کردن دوباره این رویکرد داشتند. کنت-اسپونویل نوشت «اگر فلسفه نتواند کمکی به خوشبخت شدن، یا کم شدن بدبختی بکند فایده‌اش چیست؟» و به همان خاطر است که اهالی غرب به روز نسبت به حکمت شرقی، علی‌الخصوص مذهب بودا که در آن پرسش از خوشبختی رگنی حیاتی است، کنجکاو تر می‌شوند. همگرایی سه جنبه - بودا - توسعه فردی، حکمت فلسفی و گرایش به معنویت شرقی - حلقه‌ای نو برای خوشبختی و خود واقعیت‌بخشی را در غرب خوراک و دانه سرزمینی که از معنا و معیارهای جمعی خود تهی شده است.

با این حال، بیشتر نخبگان روشنفکر همچنان مردد باقی ماندند. هم به دلیلی که اخیراً ذکر کردم (بدبینی و زیبایی‌شناسی مصیبت)، که البته میل مزبور را تصدیق نمی‌کنم، و هم به دلایلی که تصدیق‌شان می‌کنم: دشواری فهمیدن و به چنگ آوردن تصویری [خوشبختی] که گریزپا است، و آزدگی

از شیوه‌ای که خوشبختی را تجاری ساخته است، به امری مبتذل‌اش درآورده و از طریق سیلی از آثار ضعیف و ناپذیرفتنی، تنزل‌اش داده است. در نتیجه استهزای جستجوی خوشبختی امری الزام‌آور شده است و تأکید بر این نکته ضرورت یافته است که: اگر قرار است از لحظاتی که زندگی توأم با خوشبختی به ما عرضه می‌دارد، ناطلبیده کامیاب شویم، باید پای لرز بختی و رنج بردن (مثلاً از شور عشق) نیز بنشینیم. پاسکال بروکنر، جسارپرداز و نویسنده نقد تحریک برانگیزی از جستجوی مدرن خوشبختی این موضوع را به ظرافت خلاصه می‌کند: «من آنقدر عاشق زندگی هستم که دلم می‌خواهد بمانم خوشبخت باشم».

من نمی‌دانم که دلیل دیگری وجود دارد که چرا برخی از محققان و اندیشمندان به موضوع خوشبختی بدگمانند و از مواجهه با آن اکراه دارند - دلیلی که اقرار کردن به آن دشوار می‌بینند: اگر بخواهیم که از خوشبختی به نحوی شایسته بحث و گفتگو کنیم ناچاریم که خود را به سطحی شخصی و خصوصی از زندگی فرود آوریم. ما قادیانیم که به نحوی تهوع‌آور در باره زبان، هرمنوتیک، نظریه شناخت، معرفت‌شناسی یا ساختار نظام‌های سیاسی بحث کنیم بی‌آنکه الزاماً خود را به نحوی خودمانی درگیر سازیم. موقعی که نوبت به پرسش از خوشبختی می‌رسد اوضاع کلمه تفاوت است، پرسشی که، چنان‌که خواهیم دید، بر هیجانات، احساسات، امدال و باورهای ما و معنایی که به زندگی مان می‌دهیم، اثر می‌گذارد. تقریباً غیر ممکن است که پیرامون این موضوع، درس‌گفتاری ارائه بدهیم یا سخنرانی کنیم و آنکه یکی از حاضرین در جلسه از ما بپرسد که «خود شما چگونه زندگی می‌کنید؟ شما چه معنایی دارد؟ شما از چه نوع نظام اخلاقی پیروی می‌کنید؟ یا خوشبخت هستید؟ به کدام دلیل؟» بسیاری از افراد چنین سنوالاتی را عذاب‌آور می‌یابند. من به سهم خویش شرمگین نیستم که اقرار کنم پرسش از خوشبختی مرا به دلایلی شخصی برمی‌انگیزد و در ذکر نمونه‌هایی از تمرین‌های معنوی

و روانشناختی، که از تجارب خودم نشأت گرفته است، تردیدی ندارم. گرچه سابقاً در نوشته‌ای با عنوان رساله‌ای کوتاه در باب حیات درونی^۱ به تجارب مزبور اشاره کرده‌ام و به همین جهت تا آنجا که ممکن است از مرور بیش از اندازه آشکار این جنبه‌های شخصی احتراز خواهم جست؛ در این کتاب، به طور فشرده‌تری رشته گفتگویم را دنبال می‌کنم. با این حال، حاجت به بیان نیست که بحث حاضر ماحصل مطالعات فردی و تجارب شخصی‌ام می‌باشد. مطالب این کتاب، هم عوامل مؤثر فکری که بر من اثر گذاشته است را منعکس می‌کند و هم جمع‌بندی‌های شخصی‌ام را درمی‌تاباند که در طی متجاوز از سی و پنج سال، دوره‌ای که پرسش مزبور مشعل ذهنم بوده، بدانها دست یافته‌ام.